

## دکتر جان اسوالت، هوشع، جلسه ۷، هوشع ۸

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

با تشکر از انجمن فرانسیس آزبری (ویلمور، کنتاکی) و دکتر اسوالت برای ارائه رایگان این ویدیوها به عموم و اعطای اجازه رونویسی آنها.

می‌توانید مدت زیادی در مورد آن سرود تأمل کنید. این سرود از نظر درک زندگی مقدس، این عشق و نیازها بسیار عمیق است. بنابراین، آن را در قلب خود نگه دارید و در دعاهای خود آن را مطالعه کنید.

امشب به فصل هشتم می‌پردازیم و در هر سه جلسه گذشته درباره وضعیت سیاسی آشفته اسرائیل در زمانی که هوشع مشغول نوشتن کتابش است صحبت کرده‌ایم. همانطور که گفتیم، احتمالاً از حدود سال ۷۵۵ میلادی، تا پایان سلطنت یربعام دوم، و سپس تا دهه ۷۲۰ یا ۱۷ میلادی، زمانی که حزقیا شروع به سلطنت می‌کند. این دو پادشاهی هستند که او به نوعی از آنها به عنوان پایه‌های کتاب برای نوشته‌هایش استفاده می‌کند.

بنابراین باید هنگام بررسی این فصل، آن آشفستگی را در نظر داشته باشیم. در فصل‌های ۸ تا ۹-۹، او فهرستی از گناهان قوم ارائه می‌دهد. و ما امشب به مواردی که در فصل ۸ هستند نگاه خواهیم کرد و خواهیم دید که او چگونه وضعیت آنها را دسته‌بندی می‌کند.

چه چیزی مسئول اتفاقات پیش روی آنهاست؟ او در آیه ۱ شروع می‌کند: «شیپور را به لب‌هایتان بزنید عقابی بر فراز خانه خداوند است.» عقاب‌ها در کتاب مقدس پرندگان خوبی نبودند. اغلب اوقات، آنها مترادف با کرکس‌ها هستند.

آنها پرنده‌ای هستند که شما نمی‌خواهید فرزندان را بیرون بگذارید یا ممکن است آن را نداشته باشد. عقابی بر فراز خانه خداوند است. از آنجا که قوم پیمان مرا شکسته و از شریعت من سرپیچی کرده‌اند، اسرائیل به من فریاد می‌زند، ای خدا، ما تو را می‌شناسیم.

اما اسرائیل آنچه را که نیکوست، رد کرده است. دشمنی آن را تعقیب خواهد کرد. بنابراین، اگر به موارد ۱ تا ۳ به عنوان مقدمه‌ای بر این فهرست گناهان نگاه کنیم، چرا فاجعه‌ای پیش روی آنهاست؟ آنها عهد را ۳ شکسته‌اند.

می‌خواهم امشب کمی در مورد عهد و پیمان صحبت کنم. امیدوارم برخی از چیزهایی را که قبلاً آموخته‌اید تقویت کنم. اما در مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ آنها عهد من را شکسته و علیه شریعت من شورش کرده‌اند.

آنها می‌گویند، ما تو را می‌شناسیم، اما آنچه را که خوب است رد کرده‌ایم. قرار بود این عهد چه کاری انجام دهد؟ سه چیز. شماره یک چیست؟ شماره یک چیست، و اگر این را بنویسید، اصلاً احساسات من جریحه‌دار نمی‌شود.

اولاً، آشکار کردن شخصیت خداست. آنها می‌گویند، ما تو را می‌شناسیم. او می‌گوید، نه، تو نمی‌شناسی.

نه، تو نمی‌شناسی. رفتارت نشون می‌ده که اصلاً من رو نمی‌شناسی، چون هدف دوم عهد، آشکار کردن شخصیتیه که او برای ما می‌خواد.

تو باید بری. چی؟ خونه. چرا؟ چون من خونه‌ام.

این شخصیت من است و می‌خواهم آن را به اشتراک بگذارید. حالا دوباره، ما با همه این چیزها خودمانی شده‌ایم. من دوست دارم وقتی با نوجوانان صحبت می‌کنم بگویم که تقدس یک پیرزن کوچک با کمر صاف، کلاه مشکی، آستین‌های بلند، دامن‌های بلند، لبخندی شیرین و چتری شیطنت‌آمیز است.

چه کسی با این کار کشته می‌شود؟ این چیزی نیست که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. این شخصیت خدا را آشکار کرد. شخصیتی را که او برای ما می‌خواهد آشکار کرد.

سوم، این نشان داد که ما یک مشکل وحشتناک داریم. باز هم، از اینکه مدام حرف‌هایم را تکرار می‌کنم احساس بدی دارم، اما دیر یا زود، امیدوارم متوجه شوید. آنها در پای کوه سینا ریاکار نبودند.

موسی شریعت را تلاوت کرد و گفت، آیا می‌خواهید این کار را انجام دهید؟ و آنها گفتند، چرا حتماً. چرا ما این کار را نکنیم؟ اینجا هیچ چیز عجیبی وجود ندارد. شما باید ۱۵ فوت (حدود ۴.۵ متر) مستقیماً به بالا بپرید و پنج دقیقه آنجا بمانید.

نه. اینجا هیچ چیز مخربی وجود ندارد. شما باید روزی سه بار خاک بخورید.

اینجا هیچ چیز وحشیانه‌ای وجود ندارد. باید بچه‌هایت را بخوری. بعضی وقت‌ها، بله، خب، اما به هر حال

نه، نه، همه‌اش همین است. این روشی است که شما با حیواناتان رفتار می‌کنید. این روشی است که با خدمتکارانان رفتار می‌کنید.

غیر از من خدای دیگری را پرستش نکنید. آنها انگشت به دهان نماندند. انگشت به دهان نماندند.

آنها نمی‌گفتند، خب، بله، ما می‌گوییم که قرار است این کار را انجام دهیم، اما این کار را نمی‌کنیم. نه. و با این حال، پنج هفته دیگر، آنها دور یک بت طلایی می‌رقصند و از آن به خاطر نجاتشان از مصر تشکر می‌کنند.

و ما می‌گوییم، دانش‌آموزانم در طول سال‌ها به من گفته‌اند که من یک عادت دارم. آنها چه کار می‌کنند؟ من نمی‌دانم چه اتفاقی دارد می‌افتد.

و این تازه اول ماجراست. تمام عهد عتیق، درست از اینجا تا هوشع و تا آنجا، یکی از چیزهایی که کمونیسم را نابود کرد، کارل مارکس بود، یک یهودی خوب که به گناه نخستین اعتقاد نداشت. او فکر می‌کرد مشکل نابرابری اجتماعی است.

اگر همه را به زور فقیر کنیم، همه خوشحال خواهند شد. نه. خدایا، یک جای کارمان می‌لنگد.

یه چیزی تو قلبمون مشکل داره. یه چیزی تو روحمون مشکل داره. خب، اینجا چه اتفاقی داره میفته؟ حالا، از شما می‌خوام که بعد از من تکرار کنید.

بعد از من تکرار کنید. عهد و پیمان اینطور نیست. عهد و پیمان اینطور نیست.

راه خدا. راه خدا. اما.

اما. راه رفتن با خدا. راه رفتن با خدا.

بیا دوباره بگیریم. عهد و پیمان نیست. عهد و پیمان نیست.

راه رسیدن به خدا. این راه رفتن با خداست. در این مرحله، بسیاری از الهیات پروتستان اشتباهات زیادی دارد.

آه، برای یهودیان، راه رسیدن به خدا پیاده روی بود. اما برای مسیحیان، راه رسیدن به خدا فیض است. و من با احترام می گویم، مزخرف است.

این درست نیست. آدم های خوبی هستند، همانطور که می گویند. بعضی از بهترین دوستان من جمهوری خواه هستند. بعضی از بهترین دوستان من تقدیرگرایان هستند.

و این الهیات تدبیرگرایانه است، اینکه خدا در دوره های مختلف تاریخ به این روش های جداگانه عمل کرده است. خوب، این درست نیست. توجه کنید که عهد چگونه آغاز می شود.

خروج فصل 20، آیه 1. من یهوه، خدای تو هستم که قیر را از تو بیرون آوردم. این چیزی است که کتاب مقدس من می گوید. من یهوه، خدای تو هستم که تو را از سرزمین بردگی بیرون آوردم.

بقیه ی این ماجرا برای چیست؟ درباره ی همراهی با نجات دهنده تان است. آنها با پایبندی به عهد از مصر نجات نیافتند. تا جایی که آنها می دانستند، عهدی در زمانی که آنها در مصر برده بودند، وجود نداشت.

خدا آنها را به خاطر عشق از مصر رهایی داد. او آنها را به هیچ قیمتی رهایی داد. آنها به هیچ قیمتی خوب نبودند.

و او آنها را تحویل داد. بنابراین، آنچه ما داریم یک نوآوری عظیم در جهان باستان است. در جهان باستان قوانینی وجود داشت.

ما چهار یا پنج مورد را می شناسیم که قبل از موسی وجود داشته اند. ظاهراً قوانین از جانب خدا آمده اند. من نمی خواهم خیلی روی آنها حساس باشم.

اما بعد از اینکه گفت، حرفش تمام شد، این درباره ی یک پادشاه است. و پادشاه می گوید، در قلمرو من، این روشی است که باید رفتار کنی. و اگر این کار را نکنی، پشیمان خواهی شد.

این اجبار است. پیمان های وجود داشت. پیمان ها بین یک پادشاه و یک قوم تحت سلطه بود.

و این مردم رعیت او بودند زیرا او ارتش خود را به آنجا آورده و از آنها قیر پاشیده بود. و او می گوید، اکنون اگر به من خدمت کنید، شما را از دشمنانتان محافظت خواهم کرد. من از شما مراقبت خواهم کرد.

اما کاری که باید انجام دهید این است. این پیمان ها معمولاً مقدمه ای دارند که می گوید چه کسی این پیمان را ارائه می دهد. یعنی، پادشاه.

یک پیشگفتار تاریخی که چیزی درباره آنچه در زمان و مکان اتفاق افتاده است، روایت می‌کند: نه در سرزمین عجایب. نه در دنیای اسطوره.

اما اتفاقی در زمان و مکان افتاده که این را ممکن می‌کند. بعد نوبت به شروط می‌رسد. اگر می‌خواهی با من پیمان ببندی، باید این‌طور رفتار کنی.

سپس شما معمولاً شاهدانی دارید که مجموعه‌ای کامل از خدایان هستند. او خداست و شما خدا هستید و همه دیگران خدا هستند. سپس می‌توانید یک وعده غذایی عهد و پیمان داشته باشید.

و بعد مهر و موم را دارید. نه آن مهر و موم از برکت‌ها و لعنت‌ها تشکیل شده است.

اگر به این عهد با من پایبند باشید، همه چیز برای شما خوب پیش خواهد رفت. اگر به این عهد با من پایبند نباشید، به دردسر بزرگی خواهید افتاد. بنابراین، عهد و پیمان و قوانینی وجود دارد.

کتاب مقدس عبری چه می‌کند؟ این کتاب، قوانین را در قالب عهد و پیمان قرار می‌دهد. چرا ما این کارها را انجام می‌دهیم؟ به خاطر اینکه او کیست و چه کارهایی انجام داده است. ناگهان، رعایت این قوانین، مانند وارد نشدن به خانه همسایه، تبدیل به اموری مذهبی می‌شوند.

خدای من. من این کارها را به عنوان ابراز رابطه‌ام با او انجام می‌دهم. این همه چیز را تغییر می‌دهد.

و این کاری بود که خدا انجام داد. این پادشاه نیست، و این خداست. او آنها را به بردگی نگرفت.

او آنها را از بردگی رهایی بخشید. او اینگونه است. این چیزی است که در مقدمه آمده است.

ما همچنین مقدمه تاریخی را آنجا داریم. بنابراین دوباره، همه چیز تغییر می‌کند. اینجا، خب، من این کار را می‌کنم یا آن پادشاه دوباره ظاهر می‌شود و مرا می‌آورد.

نه، من این کار را خواهم کرد چون او به خاطر فیضش مرا نجات داد.

همانطور که گفتم، بسیاری از شروط، همان‌هایی هستند که در قوانین یافت می‌شوند. خدا بسیار مقتصد است. اگر چیزی از جای دیگری مفید باشد، او از آن استفاده خواهد کرد.

قبلاً به شما گفته‌ام که یکی از قوانین مورد علاقه‌ام، قانونی است که در هر مجموعه قوانینی که پیدا کرده‌ایم تکرار شده است. قانون گاو غران. اگر گاو بدجنس داشته باشید و او را سرزنش نکنید، و همسایه‌تان را بکشد، شما قاتل هستید.

از طرف دیگر، اگر گاو نر شما همان گاو نر مناسبی باشد که دوست دارد با پروانه‌ها بپرد، دیگر او را زندانی نمی‌کنید. و شاید روزی، به جای پروانه، یک زنبور عسل گیرش بیاید و همسایه‌هایتان را بکشد. شما بی‌گناه هستید.

خب، من این قانون را دوست دارم چون خودم گاو نر ندارم. اما یک اصلی وجود دارد که می‌گوید دانش، مسئولیت است. شما می‌دانستید و اقدام مناسبی انجام ندادید.

، تو نمی‌دانی و اقدامی نکردی. تمام تفاوت دنیا همین بود. خب، آدم‌های باهوش به این موضوع فکر کردند و خدا گفت، خوبه، ازش استفاده کنیم.

اما ما قرار است آن را در یک زمینه کاملاً متفاوت استفاده کنیم. بهتر است گاو نر خود را حبس کنی، زیرا اگر این کار را نکنی، تو را خواهیم کشت. من، پادشاه، تو را خواهیم کشت.

بنابراین، ما به ده فرمان نگاه می‌کنیم. دو لوح. یکی را که من امشب دیدم. موسی اولین تکنسین دیجیتال بود. او از یک تبلت برای داندلود از فضای ابری استفاده می‌کرد. چهار چیز در لوح اول، و همه آنها مربوط به خدا هستند.

باشه، آره، آره، درسته. این یه عهد بین ما و یهوه. باشه.

نه خدایان دیگر. باز هم، من آدم خوبی هستم، قبلاً هم این را به شما گفته‌ام. خدا دارد توحید را آموزش می‌دهد.

فقط سه دین توحیدی در جهان وجود دارد و هر سه از یک منبع واحد سرچشمه می‌گیرند. باور نکنید که خدای واحد فقط نوعی تکامل معمولی دین است. اینطور نیست.

پیش زیک می‌رود و می‌گوید، زیک، زیک، شرط می‌بندم خدای دیگری وجود ندارد. زیک ABL، یک روز می‌گوید، اوه خدای من. چی؟ او دارد تعالی را آموزش می‌دهد.

خدا این دنیا نیست، و این دنیا خدا نیست. کارل سیگن به این اعتقاد نداشت. او حالا بهتر می‌داند.

فکر می‌کرد همین دنیاست عزیزم. دیگه هیچی نیست. همینه دیگه.

آیا می‌خواهی درباره خدا صحبت کنی؟ این خداست. و خدا می‌گوید، می‌خواهی با من همراه شوی؟ آیا می‌خواهی با من پیمان ببندی؟ بله، ما دیدیم که چه اتفاقی برای مصریان افتاد. بله، ما می‌خواهیم با شما پیمان ببندیم.

شما نمی‌توانید کسی را مجبور کنید. حالا، فکر می‌کنم قبل از اینکه خیلی به مردم عبری سخت بگیریم، هر دوی این موارد کاملاً، کاملاً از رادار خارج هستند. خب، به دنیا نگاه کنید.

البته، خدایان زیادی وجود دارند. و آیا تا به حال چیزی دیده‌اید که کیهان نباشد؟ نه. خب، اما هست.

ما زیاد در مورد نام خدا صحبت کرده‌ایم. ماهیت او. خب، خالی کردن نام خدا یعنی چه؟ بله، شاید بشود با برچسب او کاری کرد، مثلاً سعی کرد از آن برای اهداف جادویی استفاده کند.

شاید لازم باشد از آن در یک سوگند معمولی استفاده کنید که هرگز نیازی به وفا به آن نداشته باشید. به خدا قسم، این کار را خواهیم کرد. اما راه‌های زیادی برای بی‌حرمتی به نام خدا وجود دارد.

تو به آبروی من اهمیت نمی‌دهی. تو به آنچه دنیا می‌بیند اهمیت نمی‌دهی. و تو پدر ما را می‌بینی که در آسمانی، نام تو مقدس باد.

دعای ربانی ده فرمان است. تمام وقت شما متعلق به اوست، و شما این را با آنچه با فداکاری خود انجام می‌دهید نشان می‌دهید.

سبت. هدیه‌ای از جانب خدا. و همه باید دوشنبه به سر کار برگردند تا از یکشنبه ریکواری کنند.

اما همین. همین. آیا می‌خواهی با خدا پیمان ببندی؟ بفرمایید

اما بعد، ببین بعدش چی میشه. توی لوح دوم. فکر نکن که خودت ساختی

چرا آن افرادی که شما را ناامید کردند، اینقدر شایسته افتخار هستند؟ چون آنها خالق شما هستند، به همین دلیل است. شما خودتان را نساخته‌اید. شما یک موهبت هستید

این را به خاطر داشته باش. و من فکر می‌کنم، در نهایت، او به این اشاره می‌کند که ما به عنوان روح چه کسانی هستیم. شما یک موهبت هستید

هدیه‌ای از جانب خدا به والدینتان. و سپس زندگی آنها را گرامی بدارید. تمایلات جنسی آنها را گرامی بدارید

قدر داشته‌هایشان را بدانید. قدر آبرویشان را بدانید. می‌بینید، اغلب، و من مطمئناً نمی‌گویم که این نباید اتفاق بیفتد

اما اغلب اوقات، همه چیز درباره من است. این دقیقاً همان چیزی است که عیسی در موعظه بالای کوه به آن اشاره می‌کند. من قتل نمی‌کنم

من هرگز مرتکب زنا نشده‌ام. من دزدی نمی‌کنم، حتی در المارت. من دروغ نمی‌گویم

اما واقعاً نکته این نیست. نکته این است که آیا همسایه‌ام می‌تواند به من اعتماد کند و جانم را به من بدهد؟ یا او را به عنوان یک احمق احمق نادیده می‌گیرم و می‌کشمش؟ وای! آیا هر زنی را که می‌بینم از نظر ذهنی لخت خواهم کرد؟ آیا... اصول آرایشگری برای همسایه‌ام هرگز تغییر نمی‌کند. آیا در هنر گفتن حقیقت در مورد شما که واقعاً باعث بد جلوه دادن شما می‌شود، استاد خواهم شد؟ و البته، مورد آخر

و همانطور که خیلی‌ها گفته‌اند، خراب کردن آخرین مورد، خراب کردن اولین مورد است. اگر من هم خانه‌ای به بزرگی شما داشتم، خوشحال می‌شدم. اگر فقط آن دوج دو کابین دو نفره را داشتم

خوشحال می‌شدم. خدا می‌گوید، باور نمی‌کنی؟ خوشبختی در دارایی‌های زیاد نیست. ما این را باور نداریم

ما این را باور نداریم. خانه‌های ما تا خرخره پر از خرت و پرت است. و من، من به خانه‌مان نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم، بچه‌های بیچاره‌مان

و بعد فکر می‌کنم، بله، پروردگارا، همین الان من را ببر. نگذار آنها با آن بازی کنند

بیل پیرس در خطبه‌ای که در کنفرانس موعظه اوله میس ایراد کرد، داستان فوق‌العاده‌ای تعریف کرد. پدرش در حال مرگ بود. آنها نمی‌دانستند چقدر سریع. در واقع، قرار بود ظرف سه هفته این اتفاق بیفتد

، و به فرزندانش گفت، بیاید، بیاید و از شر این چیزها خلاص شوید. همسرش، که مبتلا به اسکیزوفرنی بود، مادر بیل، احتکار می کرد. خانه تا خرخره پر از وسایل بود.

بیل یک سطل زباله کرایه کرد. و هر چیزی را که او یا پدرش از خانه بیرون می بردند، مادرشان با لباس خوابش، به آن می چسبید و فریاد می زد، نه، نه، نه. و بیل مجبور شد او را در اتاق خواب بگذارد.

پدرش یک گلف باز آماتور خیلی خیلی با اعتماد به نفس بود. و بیل گفت، یک پار زد، مطمئن نیستم یعنی چی، اما خوبه - کلی جام برده

بیل به پدرش گفت، ما این کار را نمی کنیم. و پدرش گفت، خب، آنها را می خواهی؟ بیل گفت، خب، من آنها را می خواهم، اما اسم تو روی آنها هست. خب، آنها را دور بینداز

او گفت در حالی که من آن غنائم را از روی دیوار سطل زباله پرتاب می کردم. صدای خرد شدن آنها را به ته سطل شنیدم. به چیز مورد علاقه پدرم فکر کردم، پارچه کهنه

من جام هایم را زمین می گذارم. نه، اگر فقط چیزی که تو داری را داشتم، خوشحال می شدم. حالا، چیزی که می خواهم اینجا به تو بفهمانم این است که این کمی عجیب است

این یک عهد مذهبی است. این عهدی است بین من و خدای قادر مطلق. کجاست آن مطالب مربوط به دعا؟ کجاست آن مطالب مربوط به زمان بندی؟ کجاست آن مطالب مربوط به رفتن به کلیسا؟ می دانید که من دارم در مورد خودم اغراق می کنم

جاهای دیگه هم هست، اما اینجاست. می خوامی با من عهد ببندی؟ چهار چیز در مورد من و تو. و شش تای دیگه هم در مورد آدم های دیگه ست

چرا؟ اوه، پاکش کردم. نکته اول چی بود؟ حالا، این چه چیزی در مورد شخصیت خدا به ما می گوید؟ فداکار؟ می خواهد شما وفادار باشید؟ او ما را دوست دارد. او خدایی است که به مردم اهمیت می دهد

تو، من. او اهمیت می دهد. او نمی خواهد که تو وسایل من را برداری

اون به وسایل من اهمیت میده، اون نمیخواد تو با حرفات منو بکشی. اون نمیخواد من قولهایی که تو ۲۲ سالگی دادم رو بشکنم

وای، فکر می کردم خیلی بالغ هستم. بعد به عکسها نگاه کردم و با خودم فکر کردم، پدر و مادرهای ما چه کار می کردند که اجازه می دادند بچه ها ازدواج کنند؟ من تمام وقتان را، تقریباً تمام وقتان را، صرف سه آیه کرده ام. چطور خدا می تواند بگوید که آنها تو را نمی شناسند؟ آنها تک تک وعده های عهد و پیمان خود را زیر پا گذاشته اند

، اگر مرا می شناختی، اینطور زندگی نمی کردی. بنابراین، در آیه ۴، اولین گناه آنها چیست؟ آنها بدون رضایت پادشاهان را به قدرت رساندند. به آن زن یک ستاره طلایی بده

چون حاضر نبودند به پادشاه خدمت کنند، مجبور بودند خودشان پادشاه بسازند. چه کسی از آنها مراقبت می کرد؟

کسی یادش هست توی اون سی سال چند تا ترور اتفاق افتاد؟ چهار تا. پنج تا پادشاه که چهار تاشون ترور شدن. می‌تونی اینو بنویسی، اشکالی نداره.

چهار نفر از آنها ترور شدند. خب، آن مرد گفت که از ما مراقبت می‌کند. شانس بزرگی است، او را بکشید.

ما بیل را اینجا می‌گذاریم، و او کارش را انجام می‌دهد. مشکل بیل چیست؟ او بدترین بزدلی است که تا به حال دیده‌ام. او را بکشید.

درست از طریق کتاب مقدس، مسئله این است که چه کسی نیازهای من را برآورده می‌کند. این نکته زیبایی است که ما اغلب آن را تشخیص نمی‌دهیم و آن را دوست داریم، اما نکته زیبای مزبور ۲۳ این است. خداوند شبان من است، من نیازمند نخواهم بود.

حالا، برای ما خیلی راحت است که بگوییم خداوند شبان من است و من هر چه بخواهم خواهم داشت این چیزی نیست که او گفته است. بله، بنابراین ما یک دنیای سیاسی می‌سازیم تا از خودمان مراقبت کنیم و خدا را برای یک لحظه هم در آن دخالت نمی‌دهیم.

خب، ما قبلاً کمی در این مورد صحبت کرده‌ایم، و من باید مراقب باشم که اینجا از سیاست دوری کنم، اما چند انتخاب بسیار بد پیش روی ماست. خدایا، می‌خواهی چه کار کنی؟ زمان بیشتری را صرف دعا و زمان کمتری را صرف تجمعات سیاسی کن. من فقط دارم می‌گویم.

آمین. بسیار خوب. گناه دوم که از بخش دوم آیه چهارم شروع می‌شود چیست؟ من این کار را نمی‌کنم، من این کار را نمی‌کنم.

و دوباره، من را ببخشید. من هر هفته در این مسابقه شرکت می‌کردم، اما دوباره می‌خواهم شرکت کنم. ما داریم چه کار می‌کنیم؟ به یک خواننده جوان جذاب که صدای خیلی خوبی هم نداشت، پول می‌دهیم. میلیاردها دلار.

ایشتر. اینانا. آنا.

اوه، ما او را نمی‌پرستیم. اوه، واقعاً؟ پولتان را هر چه می‌توانید بدهید. ما این کار را کرده‌ایم.

و تاریخ در مورد مردمی که به مردی با دست راست قوی پول می‌دهند چه خواهد گفت؟ بیست و سه میلیون دلار. برای شش ماه. این بت پرستی است، رفقا.

چقدر برای خدای یک چشم توی اتاق نشیمن وقت می‌گذاریم؟ برای شصت و چهار نفر. چقدر برای اون چیز پول می‌دیم؟ خیلی خب. نه، نه، نه.

جدی گفتم. ما قرار نیست خودمان را به چهره‌های ورزشی بفروشیم. قرار نیست خودمان را به خواننده‌ها بفروشیم.

ما قرار نیست خودمان را به هنرمندان لوس کنیم. دوباره. خب، امشب باید با من باشی.

من نگران تعداد بچه‌های دانشگاهی‌ام هستم که هدف زندگی‌شان سرگرمی است. این همان احساسی است که از کلاس ششم تا کلاس نهم به آدم دست می‌دهد؟ اما لحنش چطور است؟ خشم. خشم.

بله. خشم. فکر می‌کنم یک واکنش رعدآسا وجود دارد. یک واکنش رعدآسا. تحقیر.

کاتولیک‌هایت را بیرون بینداز. تا کی می‌توانند پاک باشند؟ سرزمین من. آیا خدا این را در مورد ما می‌گوید؟ تا کی می‌توانند قلب‌های پاک داشته باشند؟ آنها فقط به من داده شده‌اند.

و او به ما سرگرمی داده است. من در مورد اینکه همه ما راهب و راهبه شویم صحبت نمی‌کنم. و من در مورد قدرت روح القدس صحبت می‌کنم که ما را قادر می‌سازد تا حاکم زندگی خود باشیم.

این گوساله، یک فلزکار، آن را ساخته است، نه خدا. آن گوساله سامری تکه تکه خواهد شد. و البته، این دقیقاً همان کاری است که آشوریان وقتی آمدند انجام دادند.

ما هیچ سندی از آن نداریم، اما می‌دانیم که آنها در جاهای دیگر چه کردند. آنها بت‌ها را شکستند، طلا و نقره را ذوب کردند و بردند، که البته این همان چیزی است که سنحاریب به حزقیا می‌گوید.

حزقیا، فکر می‌کنی خدای تو می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟ و باز هم، این موضوع در اشعیا برای من بسیار جذاب است. این درگیری بین خدای آشور و خدای یهوه نیست. این درگیری بین سنحاریب و یهوه است.

او می‌فهمد. او می‌فهمد. مگر نمی‌دانی من با خدای سامره چه کردم؟ و فکر می‌کنی یهوه تو می‌تواند به تو کمک کند؟ خب، اول از همه، سنحاریب، اگر این را بفهمی، واقعاً، واقعاً ناراحت خواهی شد.

چون گوساله نداریم، اوه، جعبه رو داریم. چه جعبه قشنگی.

جعبه. تکه تکه خواهد شد. و دوباره، دوباره، آمریکا، آمریکا.

چه چیزی قرار است از مال ما تکه تکه شود؟ حالا، نمی‌توانم به شما بگویم که می‌توانید در این خانه بزرگ زندگی کنید، اما نه در خانه‌ای به آن بزرگی. نمی‌توانم به شما بگویم که می‌توانید شورلت برانید، اما نمی‌توانید بیوک برانید. یا کمری، اما نه آوالون.

نمی‌توانم این را به شما بگویم. اما فقط می‌خواهم به شما بگویم، اوه، اوه، آیا ما مردم عهد خواهیم بود؟ آیا ما مردمی خواهیم بود که زندگی‌شان توسط خدایی که در این دنیا نیست شکل می‌گیرد؟ چه کسی به مردم اهمیت می‌دهد؟ خب، بیابید سریع به اینجا برسیم. گناه سوم، گناه اول، و چیزی که من گفتم این است که آنها عهد را شکستند، چیز اصلی است.

همه این اتفاقات دیگر به این دلیل رخ داد که آنها عهد را شکستند. اول، آنها بدون رضایت، پادشاهان را منصوب کردند. دوم، آنها از من بت‌های گوساله ساختند.

از من. قرار بود گوساله‌ای در سامره یهوه باشد. و فکر می‌کنم یکی از مفسرانی که نوشته‌هایش را خوانده‌ام، این را خیلی درست گفته است.

و برای مردم عادی، آنها هیچ تفاوتی بین بعل و یهوه قائل نبودند. همه چیز مثل هم است. خب، گناه سوم که از آیه هفت شروع می‌شود چیست؟ فکر می‌کنم آن را می‌بینید، مخصوصاً در آیه‌های هشتم و نهم.

آنها به ملت‌های دیگر اعتماد کردند. آنها به ملت‌های دیگر اعتماد کردند. آنها به پادشاهانی که خودشان ساخته بودند اعتماد کردند.

آنها به بت‌هایی که خودشان ساخته بودند اعتماد کردند. و به ملت‌های دیگر توکل کردند. اسرائیل بلعیده شده است.

، اکنون، او در میان ملت‌ها مانند چیزی است که هیچ‌کس نبود. آنها مانند یک الاغ وحشی به آشور رفته‌اند. او را در خانه‌ای جدید و زنده قرار داده‌اند، و او را عملاً در گرما بلعیده‌اند. افرایم خود را به عشق فروخته است.

بعداً، او خواهد گفت، چه فاحشه‌ی عجیبی. او به معشوقه‌هایش پول می‌دهد، نه اینکه آنها به او پول بدهند. اما ببینید سطر بعدی در آیه‌ی ۱۰ چه می‌گوید.

من آنها را دور هم جمع خواهم کرد. دوباره، می‌خواهم جسارت شگفت‌انگیز مردم یک کشور کوچک به اندازه شهرستان جسمون را به شما نشان دهم. چی؟ بله.

یهودا هست. یهودا گفت، خدای ما بر جهان حکومت می‌کند. آشور تحت فرمان خدای ما عمل می‌کند.

در این زمان، سامره تقریباً به اندازه شهرستان جسمون بود. وای. صحبت از ایمان شد.

این یعنی ایمان. همه چیز علیه توست. تو نمی‌توانی این را باور کنی.

باورتان نمی‌شود که یهوه شما بر جهان حکومت می‌کند. به آشور نگاه کنید. به مصر نگاه کنید.

به مواب نگاه کنید. من به وضعیت خودمان فکر می‌کنم، زمانی که مسیحیت به سرعت در آمریکا رو به زوال بود. وقتی همه به کلیسا می‌رفتند، باور اینکه یهوه تنها خدای حقیقی است، آسان بود.

آیا ما هنوز هم مثل بریتانیای امروز که ۳٪ از مردم بریتانیا صبح یکشنبه در کلیسا هستند، ایمان خواهیم داشت؟ ایمان شما چگونه است؟ ایمان من چگونه است؟ چه کسی آنجاست که هیچ مشکلی نداشته باشد؟ بسیار خوب. پس، بدون رضایت من پادشاهان را بسازید. آنها از من بت گوساله می‌سازند.

آنها با ملت‌ها معامله می‌کنند. ۱۱، ۱۲ و ۱۳. گناه اینجا چیست؟ جنگ.

جنگ. آیین‌ها. آنها هنوز هم تمام آیین‌ها را برای یهوه انجام می‌دهند.

آنها همه جا قربانگاه‌هایی دارند تا با جادو او را وادار به بخشش گناهانشان کنند. خب، او چه نامیده می‌شود؟ چه نوع قربانگاه‌هایی؟ قربانگاه‌های گناهکار. قربانگاه‌های گناهکار.

می‌گویند محراب‌هایی برای گناه کردن خوشم می‌آید. آیا NIV بگذارید از شما پرسم. من از روشی که کلیساهایی برای گناه کردن وجود دارد؟ یک کلیسای مخصوص گناه کردن چه شکلی است؟ مثل یک نمایش مذهبی.

جایی برای نمایش مذهب. ازدواج با همجنس‌گرایان. ازدواج با همجنس‌گرایان؟ برنامه‌ی خودت چیه؟ برنامه‌ی خودت؟ کلیسای برای گناه کردن.

یک کلیسای فرهنگ‌محور. و این مرز باریکی است.

ما باید بتوانیم به فرهنگ پردازیم و در عین حال بخشی از آن نباشیم. پاسخ‌های آسانی برای این سوال وجود ندارد، اما وجود دارد.

ما باید به تلاش ادامه دهیم. من می‌خواهم یکی دیگر را پیشنهاد کنم. من در مورد هیچ فرقه یا ... فرقه خاصی صحبت نمی‌کنم، جایی که ما برای بخشیده شدن می‌رویم تا بتوانیم صبح دوشنبه بیرون برویم و گناه کنیم.

جایی که ما به آنجا می‌رویم تا در مورد دینمان احساس خوبی داشته باشیم. واقعاً شاد و هیجان‌زده باشیم. چه خدای شگفت‌انگیزی.

و این ما را به یک درجه تغییر نمی‌دهد. خدا به ما رحم کند. آیا کلیسایی که در جستجوی او نباشد، واجد شرایط می‌شود؟ بله، فکر می‌کنم همینطور باشد.

اما من به طور خاص به این موضوع علاقه‌مندم که می‌توانیم به خودمان بگوییم که واجد شرایط هستیم. می‌توانیم به خودمان بگوییم که در حال پرستش خدا هستیم، در حالی که در واقع خودمان را می‌پرستیم و خدا را می‌پرستیم. و این زندگی ما را تغییر نمی‌دهد.

خیلی ضعیف. بدون رضایت من رویا میسازه و بت میسازه.

بت‌های من. وابسته به ملت‌های بیگانه. وابسته به نوعی دین.

بگذارید بگویم که این نوعی دین واقعی است. می‌خواهم به نکته‌ی دیگری در آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۳ اشاره کنم. نه، در واقع، خیلی قبل‌تر بود، خیلی قبل‌تر.

باشه، باشه. اوه، دیگه بسه. وقتمون داره زود میگذره.

به نظر من جالب است که هوشع نه تنها تبعید آنها به آشور را می‌بیند، بلکه اگر به پایان آیه ۱۳ نگاه کنید، آنها به مصر بازمی‌گردند. در واقع، این اتفاق به معنای واقعی کلمه رخ داده است.

آنها این کار را کردند و بسیاری از آنها به مصر گریختند. اکنون اسرائیلی‌ها، و ۱۵۰ سال بعد، یهودی‌ها، و ارمیا را با خود بردند. من همیشه فکر می‌کنم، ارمیا بیچاره.

او حتی در سرزمین موعود هم نمی‌میرد. او در مصر می‌میرد، جایی که سال‌ها آن را مسخره می‌کرد. خدای من.

صحبت از بی‌انصافی است. آیه ۱۴. اینجا چه کرده‌اند؟ وای! آنها خالق خود را فراموش کردند و چه کردند؟ کاخ‌ها ساختند و کاخ‌های بسیاری را مستحکم کردند.

آره، آره. به نوشیدن «آمریکایی» ادامه بده، وگرنه فردا می‌میریم. وال استریت ژورنال را برمی‌داریم؛ احتمالاً در روزنامه است؛ دیگر به زور می‌توانم آن را بخوانم.

آنها بخشی دارند که شنبه‌ها پخش می‌شود به نام عمارت. آخرین قسمتی که من دیدم ۴۰۰ میلیون دلار بود. میلیون دلار ۸۵.

برای دو نفر. بخورید، بنوشید و خوش بگذرانید. ما پول را گرفتیم، و بهتر است آن را هدر دهیم.

متأسفانه. آیا باید برای دفاع هزینه کنیم؟ بله. باز هم، همانطور که قبلاً گفته‌ام، می‌گویم، آمریکا آسیب ندیده است.

من آن مردم موعود نیستم. دولت وظیفه دارد از مردم خود محافظت کند. اما از طرف دیگر، چقدر زیاد است؟ وقتی ملکه ویکتوریا اولین جشن الماس خود را پس از ۷۵ سال برگزار کرد، روزنامه تایمز لندن به فردریک کیپلینگ، ملک‌الشعراى کشور، شغلی داد.

قرار بود شعری بسراید. او این کار را کرد. عنوان شعر «رکوئیم» است.

و در آن، او در مورد چیزی صحبت می‌کند و من نمی‌توانم همه آن را نقل کنم، می‌توانم تکه‌هایی از آن را نقل کنم، جایی که آرام گرفته بر روی تپه‌های شنی و دماغه، آتش را فرو می‌نشاند. صبر کن، نه، نه، نه، ما در اوج شکوه امپراتوری بریتانیا هستیم. و نگهبانی، تو را به نگهبانی فرا نمی‌خواند.

ای خدای لشکرها، ما را ببخش، مبادا فراموش کنیم، مبادا فراموش کنیم. هشت بند، که هر کدام با این ترجیع‌بند تمام می‌شوند. می‌توان حدس زد که تایمز لندن خیلی خوشحال نبود.

بله، ما باید از خودمان دفاع کنیم و چقدر زیاد است. و چقدر بدون خدا ارزش دارد. آنها رنگ‌ها را فراموش کرده‌اند.

آنها مرا نمی‌شناسند. من برای شما و برای خودم دعا می‌کنم که برای شناخت خدا، چیزهای زیادی بدهم. تا زندگی او را در زندگی خود منعکس کنم.

بنابراین، آنها پایه محکمی دارند که می‌توانند بر اساس آن تمام این قضاوت‌های دیگر را انجام دهند. وجدان چیز بسیار خطرناکی است زیرا وجدان‌ها را می‌توان شکل داد. من هرگز، هرگز داستان پسری ۱۲ ساله در نیویورک را فراموش نکرده‌ام که غرق در گناه بود زیرا نمی‌توانست خود را راضی کند که در حالی که گروه در حال فرماندهی بود، به یک پیرزن شلیک کند.

وجدانش او را آزار می‌داد. بنابراین، این چیزی است که وجدان ما را شکل می‌دهد. کافی نیست که بتوانیم در جهانی زندگی کنیم که می‌گوید، خب، نباید آن کار را بکنی، یا نباید این کار را بکنی.

چه کسی می‌گوید؟ یا نباید این کار را بکنی. چه کسی می‌گوید؟ آیا قبل از اینکه بگذارم بروی، یک بار دیگر با من این را می‌گویی؟ عهد، راه رسیدن به خدا نیست. عهد، راه رفتن با خداست.

یک بار دیگر. عهد، راه رسیدن به خدا نیست. راه رفتن با خداست.

پدر آسمانی، از تو به خاطر شفافیتی که هوشع را به صحبت واداشتی، سپاسگزارم. او تک تک شرایطی را که او را نابود می‌کرد، نام برد و در عین حال، عشق تغییرناپذیر تو را به آنها اعلام کرد. ای خداوند، تو را ستایش می‌کنم.

تو را ستایش می‌کنم که نیکو و راستگو و درستکار و دوست‌داشتنی هستی. پروردگارا، به ما کمک کن. کمکمان کن تا مردمی باشیم که تو را می‌شناسند و این را با راه رفتنمان نشان می‌دهیم. به نام تو، آمین.